

قابلیت عزل وکیل با واسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر

دکتر علی غریبه *

چکیده

چنانچه شخصی به دیگری برای انجام امری وکالت بلاعزل و با حق توکیل غیر، یا با حق تفویض وکالت بدهد و وکیل مذکور با استفاده از اختیار توکیل غیر و یا تفویض وکالت، انجام موضوع وکالت را به دیگری واگذار نماید، وکالت دوم بلاعزل نخواهد بود و موکل می‌تواند وکیل دوم را عزل نماید، مگر اینکه وکیل اول حق اسقاط حق عزل موکل را داشته باشد.

واژگان کلیدی: موکل، وکالت، توکیل غیر، بلاعزل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح مطلب

هدف از این نوشتار پاسخ دادن به این سوال است که کسی که برای انجام امری به دیگری وکالت بلاعزل می دهد و ضمناً به وکیل مزبور حق توکیل اعطا می نماید و وکیل مزبور با استفاده از حق توکیل برای انجام موضوع وکالت وکیل دیگری انتخاب می کند آیا وکالت دوّم بلاعزل خواهد بود یا موکل می تواند وکیل دوّم را عزل نماید؟ به علاوه در مواردی که وکیل اوّل به تفویض وکالت به دیگری اقدام می کند آیا موکل می تواند وکیلی را که به او تفویض اختیار شده است، عزل کند یا خیر؟

پاسخ دادن به این سوال مستلزم بررسی مفهوم وکالت بلاعزل و تفاوت توکیل غیر و تفویض وکالت و حدود اختیار وکیل است که به اختصار در زیر بررسی می شود. همچنین در این زمینه از شعبه سی و دوّم دادگاه عمومی تبریز و شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان در پرونده کلاسه ۷۹/۳۲-۱۱۲۱ع و ۸۰/۴-۶۹۷ت آرای صادر گردیده که از لحاظ حقوقی متضمن نکات قابل توجهی است که ذکر این آراء و بررسی نکات حقوقی آنها نیز نظر نگارنده است که ضمن بررسی مفاهیم فوق الذکر و نقد آرای مزبور پاسخ سوال فوق الذکر نیز روشن خواهد شد.

۱- مفهوم وکالت بلاعزل

با توجه به اینکه عقد وکالت مبتنی بر اذن و عقد جایزی است (ماده ۶۷۸ ق.م) لذا اصل این است که موکل حق دارد هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند. (ماده ۶۷۹ ق.م) اسقاط و محدودیت این حق به اراده صاحب حق یعنی موکل بستگی دارد و موکل در صورتی که مصلحت بداند می تواند حق عزل وکیل را از خود ساقط نماید. البته اسقاط حق عزل در وکالت برای مدت محدود و یا در وکالت برای موضوع خاص و جزئی مقدور است و آلا چنانچه موضوع وکالت، کلی و برای تمام امور، موکل و برای مدت نامحدود باشد اسقاط حق عزل بر خلاف نظم عمومی خواهد بود. (ماده ۹۵۹ و ۹۷۵ ق.م). قانونگذار در زمینه نحوه اسقاط حق عزل و یا محدودیت اختیار

موکل، برای عزل وکیل (ماده ۶۷۹ ق.م) راهی ارائه نموده و مقرر کرده است که می‌توان از طریق اشتراط وکالت به صورت نتیجه ویا اشتراط عدم عزل به صورت نتیجه، یعنی به صورت اسقاط حق عزل در ضمن عقد لازم، اختیار موکل را در عزل وکیل از بین برد؛ مثلاً، شخصی خانه خود را به دیگری با این شرط می‌فروشد که فروشنده - وکیل خریدار - در وصول اجاره بهای مغازه خریدار، برای مدت دو سال باشد. یا به این حالت که شخصی برای فروش اتومبیل خود به دیگری وکالت می‌دهد و سپس وکیل خانه خود را به موکل به این شرط می‌فروشد که حق عزل موکل سلب و ساقط گردد.

سؤالی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که عقد لازمی که، شرط وکالت یا شرط عدم عزل ضمن آن آورده می‌شود بین چه کسانی باید منعقد گردد؟ به نظر می‌رسد که باید بین شرط وکالت ضمن عقد لازم و شرط عدم عزل ضمن عقد لازم تفکیک قائل شد. چنانچه اشخاص در صدد اشتراط وکالت ضمن عقد لازم باشند، عقد لازم مزبور باید بین طرفین وکالت منعقد گردد یعنی کسانی که می‌خواهند وکالت ضمن عقد لازم آورده شود آنان باید به انعقاد عقد لازم و اشتراط وکالت در آن اقدام نمایند؛ زیرا، تحقق وکالت، مستلزم همکاری اراده وکیل و موکل است و بدون اراده آنان وکالت و نیابت حاصل نمی‌گردد، هر چند که بخواهند نیابت از طریق اشتراط به دست آید. البته انجام این امر از طریق توکیل نیز ممکن است. به این نحو که شخص به دیگری وکالت می‌دهد که شخص معینی را به عنوان وکیل او انتخاب نماید در این حالت وکیلی که حق توکیل دارد و می‌خواهد وکالت را ضمن عقد لازم شرط نماید. باید عقد لازم را با کسی که قرار است به عنوان وکیل موکل انتخاب گردد، منعقد کند. در این حالت تفاوت نمی‌کند که وکیل اول عقد لازم را اصالتاً و برای خود یا وکالتاً برای دیگری منعقد نماید؛ مثلاً، شخص "الف" به شخص "ب" وکالت می‌دهد که شخص "ج" را به عنوان وکیل او برای انجام امر معینی انتخاب نماید. متعاقباً شخص "ب" که می‌خواهد اتومبیلی را به "ج" بفروشد با این شرط معامله می‌کند که "ج" وکیل "الف" برای انجام امر معینی باشد و "ج" نیز قبول می‌کند حال در اینجا تفاوت نمی‌کند که "ب" اتومبیل خود را به "ج" بفروشد یا به وکالت از دیگری با "ج" وارد معامله شود وضمن آن "ج" وکیل شخص "الف" باشد.

اما اگر شرط ضمن عقد لازم، شرط عدم عزل باشد در این صورت عقد لازم می‌تواند بین موکل و وکیل ویا موکل و شخص دیگری باشد، زیرا اسقاط حق عزل یک عمل حقوقی یک جانبه بوده و به اراده دیگری جز اراده صاحب حق نیازی نیست و موکل می‌تواند حق خود را در مقابل وکیل و یا هر شخص دیگری اسقاط نماید. مثلاً شخص "الف" که به شخص "ب" وکالت در فروش خانه خود را داده است، بعداً در ضمن عقد اجاره‌ای - که راجع به مغازه بین آنان انجام می‌گیرد- "الف" حق عزل "ب" را از خود ساقط می‌کند و یا اینکه بعداً شخص الف که مغازه "ج" را اجاره می‌کند، ضمن آن حق عزل "ب" را از خود ساقط می‌نماید و چون چنین شرطی به نفع ثالث "ب" است هیچ‌گونه اشکالی در آن ملاحظه نمی‌شود. همان طوری که در فرض فوق بیان شد موکل می‌تواند اسقاط حق خود را از طریق اعطای وکالت نیز عملی سازد در این صورت لزومی ندارد که حتماً وکیل برای اسقاط حق عزل موکل، عقد لازم را با وکیل موکلش منعقد نماید، بلکه وکیل در اسقاط حق عزل موکل می‌تواند حق مزبور را ضمن هر عقد لازمی که با دیگران می‌بندد، اسقاط کند.

شایان ذکر است که دوطریقه مزبور (ماده ۶۷۹ ق.م) جنبه حصری ندارند و ماده مزبور به موارد و طرق رایج و شایع ناظر است. با توجه به اینکه قبل از تصویب ماده ۱۰ ق.م تفکر رایج بین فقها این بوده است که هر گونه توافقی به صورت عقود معین و یا به صورت شرط ضمن عقد معین لازم باشد و مردم نیز به همین دو طریق عمل می‌کردند، لذا قانونگذار در هنگام تصویب ماده ۶۷۹ ق.م متذکر دو طریق رایج در بین مردم شده است و این اقدام به معنی نفی سایر طرق اسقاط حق، به ویژه با تصویب ماده ۱۰ ق.م در آن هنگام نیست. بنابراین طبق اصل حاکمیت اراده، طرفین عقد وکالت می‌توانند به هر ترتیبی که خواستند در زمینه اسقاط حق عزل موکل به توافق برسند خواه این توافق ضمن عقد لازم باشد یا ضمن خود وکالت، و یا به صورت قرارداد مستقل. (هر چند که رویه قضائی نتوانسته است از ظاهر ماده ۶۷۹ ق.م گام فراتر بگذارد).

بنابراین چنان که بیان شد، اصل این است که، موکل حق دارد هر وقت بخواهد وکیل را عزل نماید؛ مگر اینکه بنا به اراده خود، این حق را از خود سلب نموده باشد.

۲- تفویض وکالت

نظر به اینکه وکالت، بر اعتماد طرفین مبتنی است و موکل به لحاظ شخصیت و ویژگی امانتداری و تخصص وکیل، انجام امور خود را به او می سپارد و غالباً انجام امور مزبور توسط شخص دیگری غیر از وکیل مورد نظر وی، مطلوب موکل نیست، لذا قانونگذار در ماده ۶۷۲ ق.م توکیل غیر را برای وکیل ممنوع کرده و وکیل هنگامی می تواند برای انجام همان امر، وکیل دیگری انتخاب نماید که، موکل این اختیار را به او داده باشد. و این اختیار وکیل به انتخاب وکیل دیگر به «حق توکیل غیر» شهرت دارد و به وکیل دوم نیز «وکیل با واسطه» اطلاق می شود. وکیلی که دارای حق توکیل غیر است به دو گونه می تواند در انتخاب وکیل دوم عمل نماید:

حالت اول این است که وکیل با حق توکیل غیر، که می خواهد وکیل دیگری برای انجام موضوع وکالت انتخاب نماید، قصد ندارد که، خود اختیار انجام موضوع وکالت را از دست بدهد. به عبارت دیگر با انتخاب وکیل دوم، وکیل اول حق انجام موضوع را از دست نمی دهد و در این حالت موکل دارای دو وکیل برای انجام موضوع وکالت خواهد بود. وکلای مزبور نیز هر کدام به طور مستقل، حق انجام موضوع را خواهند داشت؛ زیرا اقدام موکل برای توکیل غیر، این است که موکل می خواهد هر کدام از وکلا به تنهایی موضوع وکالت را انجام دهد.

حالت دوم این است که وکیل با حق توکیل غیر، می خواهد تمام اختیارات خود را به دیگری واگذار نماید تا وکیل دوم بتواند موضوع وکالت را انجام دهد. وکیل اول با انتخاب وکیل دوم اختیار خود را برای انجام موضوع وکالت از دست بدهد. این گونه توکیل غیر به «تفویض وکالت» معروف است، (با عنایت به اینکه امروزه غالباً وکالت در جهت انجام معامله به خریدار داده می شود و خریدار مزبور، که مال موضوع معامله را به دیگری منتقل می نماید و می خواهد اختیاری را که به موجب وکالتنامه از مالک اولیه (فروشنده اولیه) دارد به خریدار جدید منتقل نماید، دست به تفویض وکالت می زند تا خریدار اولی که مال را به خریدار دوم منتقل کرده است، اختیاری در خصوص مال مزبور نداشته باشد و صرفاً خریدار دوم، که حقوقی بر مال

مسورد معامله پیدا کرده است، وکیل فروشنده اولیه، برای انجام کارهای مورد نیاز در خصوص مورد معامله باشد. و دفاتر اسناد رسمی نیز در این گونه موارد، سند تفویض وکالت تنظیم می نمایند. پس در تفویض وکالت، وکیل اول با توکیل غیر، حق انجام موضوع را از دست می دهد. بنابراین وکیل با حق توکیل غیر، حق توکیل غیر و با تفویض وکالت به دیگری ندارد؛ مگر وقتی که موکل این اختیار را به او داده باشد و در صورت شک در وجود چنین اختیاری اصل عدم اختیار وکیل در توکیل غیر است. شایان ذکر است که وکیل با واسطه (وکیل دوّم) در هر حال وکیل موکل است و هیچ گونه تردیدی در آن وجود ندارد و موکل حق عزل او را نیز دارد و با فوت و جنون و سفه موکل یا وکیل مزبور، وکالت فسخ می گردد.

۳- حدود اختیار وکیل با حق توکیل

آنچه در اینجا قابل بحث به نظر می رسد این است که، اختیار وکیل با حق توکیل غیر، در انتخاب وکیل دوّم (وکیل با واسطه) تا چه حدّی است؟ آیا انتخاب وکیل دوّم در حدّی خواهد بود که موکل تعیین کرده است یا خیر؟ و آیا وکیل اول در انتخاب وکیل دوّم آزادی کامل دارد یا خیر؟ مثلاً موکل به کسی وکالت می دهد که وکیلی برای فروش خانه اش برای او انتخاب نماید، ولی وکیل مزبور وکیلی را برای فروش خانه و اجاره مغازه موکل انتخاب می نماید یا اینکه وکیل اول در انتخاب وکیل دوّم حق عزل موکل را ساقط نماید، بدون اینکه موکل چنین اختیاری به او داده باشد. باید گفت چون وکالت، بر نظریه نمایندگی مبتنی است و نماینده تمام اختیار خود را از «منوب عنه» می گیرد و ذینفع در موضوع نیابت نیست و تمام آثار انجام موضوع متوجه «منوب عنه» یا «اصیل» است. لذا در وکالت - که نمایندگی قراردادی است - اختیار وکیل تابع اراده موکل است و حدود اختیار وکیل را ایشان تعیین می نماید و وکیل باید در حدودی که موکل تعیین می کند به انجام موضوع وکالت اقدام نماید و بر اساس این است که ماده ۶۶۳ ق.م مقرر می دارد: «وکیل نمی تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است انجام دهد.»

اما با این حال همیشه حدود اختیارات وکیل در وکالتنامه به طور دقیق معین نمی شود و در نتیجه از جهت حدود اختیاراتی که به وکیل تفویض گردیده است،

اختلاف به وجود می آید. در این مورد به عنوان قاعده کلی می توان گفت که باید اختیار وکیل تفسیر مضیق گردد؛ زیرا، وکالت اعطای نمایندگی و تفویض سلطه به شخص دیگری است و در صورت تردید، باید اصل را بر عدم تفویض سلطه، به وکیل دانست. این اصل بر قاعده عدم سلطه و ولایت یک انسان بر انسان دیگر مبتنی است و نیابت داشتن، نوعی سلطه و ولایت است که، وکیل بر موکل پیدا می کند و جنبه استثنائی دارد و در صورت شک در وجود این سلطه باید اصل عدم ولایت و سلطه را جاری ساخت^۱. بنابراین، موکل، که به وکیل حق انتخاب وکیل دوّم را داده و اختیار اسقاط حق عزل به او نداده است، نمی تواند در هنگام انتخاب وکیل دوّم، حق عزل موکل را از موکل سلب و ساقط نماید؛ زیرا، ایشان چنین اختیاری ندارند و اختیار او به حدودی محدود است که موکل تعیین می کند و در فرض مزبور موکل به وکیل حق انتخاب وکیل دوّم را داده است و هنگامی وکیل اوّل در اجرای حق توکیل غیر می تواند به دیگری وکالت بلاعزل بدهد که موکل در وکالتنامه تصریح کرده باشد که وکیل با حق توکیل غیر، اختیار دارد در هنگام توکیل غیر، حق عزل موکل را ساقط کند و به دیگری وکالت بلاعزل بدهد. و در زیر به شرح جریان دعوی و ذکر نکات آرای صادر شده می پردازیم.

۴- جریان دعوی و آرای صادر شده

آقای "م" به موجب وکالتنامه رسمی برای انجام امور خاصی، که در وکالتنامه مزبور قید گردیده است در خصوص یک باب آپارتمان تحت پلاک..... خویش، به خانم "ن" وکالت بلاعزل داده اند و ضمناً آقای "م" به وکیل مزبور حق داده اند که بتواند اختیار انجام موضوع وکالتنامه موصوف را به شخص دیگری تفویض نماید. سپس خانم "ن" به عنوان وکیل، با استفاده از حق توکیل اعطایی، اختیار انجام موضوع وکالت را به موجب وکالتنامه رسمی به شخص دیگری به نام آقای "ک" تفویض می کنند.

موکل "م" بعد از اطلاع از تفویض وکالت به غیر، با اعتقاد به اینکه حق عزل وکیل دوّم برای او محفوظ بوده است به عزل وکیل دوم اقدام می کند و مراتب را طی اظهارنامه به ایشان اعلام و متعاقباً از دادگاه عمومی، تقاضای تأیید انحلال وکالت را

می‌کند. پرونده به شعبه سی و دوّم ارجاع می‌شود که دادخواست تقدیمی به کلاسه ۷۹/۳۲ - ۱۱۲۱ ثبت می‌گردد و در تاریخ ۸۰/۲/۲۰ به شرح زیر به صدور رأی منجر می‌شود:

رأی دادگاه: «..... با ملاحظه اینکه در سند رسمی وکالت شماره خواهان (م) به عنوان موکل، خانم "ن" را به عنوان وکیل انتخاب کرده و وی را وکیل بلاعزل نموده و حق توکیل نیز برای وکیل مذکور قایل شده است، لذا وکلی نیز که از سوی خانم "ن" انتخاب می‌شود دارای وکالت از سوی موکل آقای "م" است. مشارالیه نیز غیر قابل عزل خواهد بود، چون اگر حق عزل وکیل توکیلی، منظور موکل بوده باشد، باید در سند وکالت اولیه به آن تصریح می‌شد. بنا به عدم تصریح عزل وکیل توکیلی و با توجه به اصل استصحاب، خواهان، بر اثبات ادعا دلیلی ندارد و با استناد به ماده ۱۹۷ ق.م.آ.د.م دادگاههای عمومی و انقلاب، به بطلان دعوی صادر شده حکم و اعلام می‌شود ...» خواهان از این رأی، تقاضای تجدیدنظر می‌نماید و دادخواست تجدیدنظر خواهی به شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان ارجاع و به کلاسه ۸۰/۴ - ۶۹۷ ثبت می‌شود. دادگاه تجدیدنظر استان در وقت فوق العاده و بدون احضار طرفین و در غیاب آنان تشکیل جلسه می‌دهد و به شرح ذیل به صدور رأی مبادرت می‌نماید:

«تجدیدنظر خواهی آقای "م" از حکم بطلان دعوی صادر شده موضوع دادنامه شماره ۸۰/۲/۳۰ - ۲۷۴ دادگاه شعبه سی و دوّم عمومی دادگستری تبریز به طرفیت آقای "ک" با توجه به محتویات پرونده در نهایت وارد نیست؛ چون علاوه بر اینکه درخواست تجدیدنظر مشمول هیچ یک از شقوق مندرج در ماده ۳۴۸ قانون آئین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی نیست؛ و ایرادات وارد شده در کل به نحوی نیست که اساس استدلال، وجهات موجهه رأی تجدیدنظر خواسته را مخدوش نماید و از نظر شکلی و رعایت اصول و تشریفات دادرسی و انطباق با موازین قانونی نیز عاری از اشکال است بنابراین دادگاه تجدیدنظر با توجه به مراتب فوق، ضمن رد دادخواست تجدیدنظرخواه و وکیل ایشان با استناد به ماده ۳۵۸ قانون فوق‌الذکر دادنامه معترض عنه را عیناً تائید و استوار می‌نماید و رأی صادر شده قطعی است.»

۵- نکات حقوقی قابل توجه در آرای صادر شده

رای صادر شده از دادگاه عمومی عمدتاً بر دو استدلال مبتنی بوده است که از لحاظ حقوقی قابل توجه است: ۱- چون وکیل اول بلاعزل بوده پس وکیل دوّم هم بلاعزل است ۲- اگر منظور موکل این بوده است که وکیل دوّم را بتواند عزل نماید باید حق عزل در وکالتنامه تصریح می‌شد و در این خصوص نکات زیر قابل ذکر است:

الف - استدلال اول مبنی بر اینکه «چون وکیل اول بلاعزل بوده پس وکیل دوّم هم بلاعزل بوده است.» کاملاً نادرست است؛ زیرا با استناد به صدر ماده ۶۷۹ ق.م.عزل وکیل توسط موکل، حق موکل است و برای سقوط حق موکل به دلیل شرعی و قانونی نیاز دارد و موکل به موجب وکالتنامه رسمی، حق عزل وکیل اول را از خود ساقط کرده است. ولی چه دلیلی وجود دارد که حق عزل وکیل دوم را هم از خود ساقط کرده است؟ دادگاه عمومی اسقاط حق عزل وکیل اول را بدون ذکر دلیل و مستند قانونی به حق عزل وکیل دوم تعمیم داده اند که این امر سلب حق از یک انسان به نحو غیر قانونی است. چنان که بیان شد مطابق صدر ماده ۶۷۹ ق.م.عزل وکیل، حق موکل است و طبق ذیل ماده مزبور صرفاً سقوط حق عزل موکل به اراده او بستگی دارد. پس اصل بر این است که موکل، هر موقع که خواست می‌تواند وکیل را عزل کند و استثنائاً در موردی که موکل اراده کند حق عزل او از بین می‌رود و مفاد وکالتنامه‌ها هم بر سقوط حق عزل موکل در مورد وکیل دوّم دلالتی ندارد و صرفاً در وکالت اولیه حق عزل وکیل اول از موکل ساقط شده است و سقوط حق عزل وکیل اوّل به معنی سقوط حق عزل وکیل دوّم نیست و به هیچ عنوان نمی‌توان گفت که، چون شخص حق عزل یک وکیل معین را از خود ساقط کرده، از این به بعد هر کیلی برای او گرفته شود، موکل حق عزل آنها را نخواهد داشت.

ب - دادگاه عمومی به استدلال نادرست دیگری متوسل شده و اجتهاد در مقابل نص کرده و گفته است که، حق عزل به تصریح نیاز دارد! و چنان که معروض گردید با استناد به صدر ماده ۶۷۹ ق.م.عزل وکیل حق موکل است و اصل بر این است که موکل در هر موقع می‌تواند وکیل را عزل نماید و استثنائاً عدم عزل به

تصریح نیاز دارد نه عزل وکیل، که حق موکل است. دادگاه عمومی اصل و استثناء مذکور، در ماده ۶۷۹ ق.م. را تغییر داده و بر خلاف نص صریح ماده مزبور، اصل را بر عدم امکان عزل وکیل گذاشته است و قابلیت عزل وکیل را استثناً تلقی کرده که حاکی از عدم توجه قاضی به موازین قانونی بوده است.

ج - استدلال دادگاه بر اساس «حق توکیل غیر» نیز نادرست و بر خلاف مقررات صریح قانون مدنی است؛ زیرا حق توکیل غیر مجوز انجام هر امری توسط وکیل اول نیست. طبق ماده ۶۶۳ ق.م. اختیار هر وکیلی به موضوع وکالت محدود است و وکیل فقط به انجام اموری مبادرت خواهد ورزید که موکل تعیین کرده باشد و در پرونده حاضر موکل برای انجام اموری به وکیل وکالت داده و ضمناً اجازه داده است که اختیار انجام همان امور را به وکیل دیگری تفویض نماید، ولی به هیچ عنوان به وکیل اول در مورد اسقاط حق عزل وکیل دوم، اختیار نداده است بنابراین چون وکیل اول اختیار اسقاط حق عزل موکل را نداشته است لذا در وکالتنامه دوم و در انتخاب وکیل دوم، به اسقاط حق عزل موکل اقدام نکرده است و اختیار وکیل اول، صرفاً انتخاب وکیل دوم بوده است نه انتخاب وکیل دوم با اسقاط حق عزل موکل. و دادگاه عمومی جمله «اسقاط حق عزل موکل» را به جمله «حق توکیل غیر» شخصاً اضافه کرده و به اختیارات وکیل اول افزوده است.

پس دادگاه عمومی با این استدلال، مجوز خروج از موضوع وکالت را برخلاف ماده ۶۶۳ ق. م صادر کرده است.

د - صرف نظر از اشکال انشایی رأی صادر شده از دادگاه تجدیدنظر، این دادگاه همان استدلالهای نادرست دادگاه عمومی را پذیرفته است و نه تنها خود استدلالی نکرده، بلکه مرتکب اشتباه دیگری شده است و بدون توجه به مقررات ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م دادگاههای عمومی و انقلاب، اعلام کرده است که درخواست تجدیدنظر خواهی، مشمول هیچ یک از شقوق مندرج در ماده مزبور نیست. در حالی که رأی صادر شده بر خلاف مواد ۶۷۸، ۶۷۹ و ۶۶۳ ق.م. و از مصادیق بارز بند "ه" ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م است و توسل به چنین استدلالهای نادرست از مرجع تجدیدنظر دور از انتظار است.

نتیجه

سقوط حق عزل موکل یک امر استثنایی است که به دلیل قطعی نیاز دارد و تا زمانی که بر اسقاط چنین حقی توسط خود موکل دلیلی وجود نداشته باشد، باید به اصل مذکور در ماده ۶۷۹ ق.م.رجوع کرد و به این قایل شد که موکل هر موقع بخواهد می‌تواند وکیل را عزل نماید و صرف اعطای حق توکیل به وکیل بلاعزل، به معنی سقوط حق عزل موکل درمورد وکیلی که در آینده توسط وکیل اول انتخاب خواهد شد، نیست.



یادداشت

۱- قانونگذار در اجرای این اصل مواردی را در مواد ۶۶۴ و ۶۶۵ ق.م و ماده ۳۵ قانون آئین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب متذکر گردیده است.

